

متن پرسش

سلام استاد: الان در تعطیلات هستیم و من هم به عنوان یک دانش آموز باید بنشینم و کارهای عقب افتاده ام را انجام دهم اما نمیدونم چرا همیشه، اصلا هیچ کنترلی بر روی خودم ندارم. دارم اذیت میشم، ... اینجاس که میگم هیچ وقت هیچ چیز نمیشه. این که من پیام و برنامه بریزم و بگم حالا میخوام این کارها رو انجام بدم، شدنی نیست. پس کی می‌شود؟ شما گفتید باید سعی کنم در بودنم، بشوم. اما، نمی‌دانم! ... چه شده است ای دل. باز آمده ای ای هوش، عقل را معنا کرده ای. هر دم با عفو خودت عفا می‌بزرگ بر گردنم انداخته ای. کجا رفته روزهای بیداری، روزهایی که ملک لایلی شده بود مسکنم. سکنی می‌گزیدم در بیداری و لحظه ای نمی‌گذاشتم خوابم ببرد. می‌رقصیدم و می‌رقصاندم برای ستاره های آسمان، شهدا چه خوب قطب من بودند به وقت اشک آمدنم، به وقت آه و سوز... یاد گرفتم از آوینی عقل معاش می‌گوید که شب هنگام خفتن است، اما عشق می‌گوید که بیدار باش... و من برای آنها زحمت نمی‌کشیدم بلکه پیش می‌آمد. یک لحظه باید نظری و توسلی به حاج قاسم می‌کردم. یک لحظه به سروران دیگری ... آه ... چه سخت می‌گذرد بی آن‌ها. مریضم و درمانده ام در تیک تاک ساعت. برای این که از یاد نبرم چوب خطش را هک کردم بر روی دیوار، الان قریب به سال های نوری است که من در این قوطی بتونی هستم. دیوار یادهایم دیگر جا ندارد! (بغض یعنی خنده های ساختگی، شکنجه بشی از طرف من، تو مبادا آخ بگی. همه منتظر اینن که یجایی گاف بدی) سوار بر این کلمات شدم و به عنوان این که دارم به بالا میرم اما در جهان موازی ام و در حقیقت دارم به پایین چاهی بی پایان و ژرف ناک سقوط می‌کنم... یاد روزهای فخر و عصمت را ... حضرت عجل مجالی ده! تازه راه رفتنم را یاد گرفته ام اما دریغا که زمان رفتن است. نه توسط پا های خودم و جاده های زمین... بلکه توسط بال هایی که یافتم در روزهای فخر و عصمت... چون رهبر من علی است و او هم راه های آسمان را بهتر از راه های زمینی می‌شناسد... اما من میسوز که دیر رسیدم و تک بالی بهم نرسید. آیا می‌شود با یک بال به از لای میله های زندان به آسمان تاخت؟ حضرت عجل مجالی ده!

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: چرا که نه!! باید در عین برنامه‌ریزی برای اوقات خود، چندان هم به خود سخت نگرفت. پیشنهاد می‌شود کتاب «ادب خیال و عقل و قلب» مطالعه شود. موفق باشید

